

# از من عبور کن!

عنايت شپير

مجموعه شعر



برای دریافت فایل PDF کتاب‌های بیشتر، لطفاً به  
کانال چشمک در تلگرام مراجعه کنید! 📖📖  
<https://t.me/zhakfar2>

# از من عبور کن!

عنایت شهیر



### شناسه:

**نام کتاب:** از من عبور کن!

**شاعر:** عنایت شهیر

**گونه اثر:** شعر

**ناشر:** انجمن قلم افغانستان

**شماره نشر:** ۶۳

**تاریخ:** بهار ۱۳۸۹ هـ. خورشیدی

**ویراستار:** سهراب سیرت

**صفحه آرای:** ژکفر حسینی

**شماره گان:** یک هزار نسخه

**جای چاپ:** بنگاه انتشارات میوند - کابل

پیشکش به پاس مهربانی‌ها و یاری‌های

**پدرم و مادرم**

که بزرگواراند.

وقتی سلام می‌دهی...

من دیگِ دم‌گرفته‌ی دستان توستم  
در کافه‌ی چای و قهوه و لیوان توستم

ای آن‌که بی‌کسی مرا گام می‌زنی!  
از من عبور کن که خیابان توستم

تو باز تشنه - تشنه یک قطره خون من  
من سیر از عطوفت چشمان توستم

گفتم ترا فرار کنم یک دریچه دور  
دیدم که پای در گِل زندان توستم

نی نی چگونه سر کشم از اعتراف تو  
تو خلقت عجیبی و حیران توستم

وقتی سلام می دهی آرام ... در دلم  
تکرار می کنم که پریشان توستم

عقرب ۱۳۸۸

## همسايه

کاش! ای کاش! گل پيرهنات می بودم  
چادرِ سبزِ سرت یا چپنات می بودم

کاش! درياچه‌یي از موج شوی، من ماهی  
تا ابد غرقه عمق یخنات می بودم

فرش و جاروبت یا گرد و غبارش نشدم  
خاک جاروب پس از ریختنات می‌بودم

این که از خویش مرا هیچ جدا نتوانی  
کاش یک خال سیه در بدنات می‌بودم

کاش همسایه دیوار چپم می‌بودی  
تا که معتاد هوای چمنات می‌بودم

یاد آن روز که با عشق برایم گفتی:  
«تو چه خوبی نفسم! کاش زنات می‌بودم»

دلو ۱۳۸۸

## تشنه چشمی

پیام‌های مرا بی جواب می‌مانی  
مرا به حال پر از اضطراب می‌مانی

تو با غرور خودت غرق در حساب خودت  
حساب‌های مرا بی حساب می‌مانی

تو از قرار من تشنه چشم بی خبری  
چرا نگاه مرا سوی آب می مانی؟

کمی بخند، بخندد همه زمان و زمین  
به لکه لکه که بر ماهتاب می مانی

چرا بهانه می آری؟ کمی کنار بیا  
که با غرور خودت در عذاب می مانی

\*\*\*

شبی که یک دل دیگر قرار گم کرده است  
تو بی خیال از آهش به خواب می مانی...

جدی ۱۳۸۸

به حضرت علی، نماد شهامت و صداقت...

## علی علی ست

هفتاد کس امام شد اما علی علی ست  
در بلخ یا نجف، نه به هرجا علی علی ست

ای دره‌های مارنما! با خبر شوید  
بعد از خدا، محمد و موسی علی علی ست

فریادها بلند شد از خون کربلا -  
با ماهیان دره و دریا: علی علی ست!

ای مرغ بی اراده ام ای بادهای مست  
«یا هو!» کشید باز که تنها علی علی ست

امروز هم علی به رگ و خون ما دوید  
بعد از هزار سال به دلها علی علی ست  
\*\*\*

هفتاد کس امام شد اما علی علی ست  
در بلخ یا نجف نه، به هر جا علی علی ست

جدی ۱۳۸۸

## بيشه بي نام

شانه‌هايت کوهي از خوشبختي و آرام بود  
دست‌هايم بي قرار سيب‌هاي خام بود

چشم سبزت سرزميني بود سرشار از بهار  
يا نمي دانم، کجاي بي‌شه بي نام بود

گم شدی خیلی تپیدم مثل طفلی - بی پناه  
چشم و آغوشت قرار بی قراری هام بود

بی حضورت، فال حافظ، خانه و سیگار، نه!  
آن چه غیر از دل شکستی جام پُشت جام بود  
\*\*\*

انتظار بیت‌های دیگری را داشتم  
باز دیدم حرف‌هایم تلخ و نافر جام بود

جدی ۱۳۸۸

### نبرگشته

چه کار کرد نگاهت که خواب رفت از سر  
هوای تلخ‌تر از یک شراب رفت از سر

ترا چه نام گذارم شراب، چای و یا...  
که از حرارتِ تو اضطراب رفت از سر؟

چه زود رفتی و رفته‌ست آبرو از من  
و تا هنوز نبرگشته آب رفته از سر

و گاه‌گاه ندیده‌ست ابر و بارانت  
گیاه‌های سیه بی حساب رفت از سر

پیاله‌های جدایی چرا نمی‌شکنند؟  
به یاد دست تو کیف شراب رفت از سر

غم نبود ترا با چه پای بگذشتم  
به روزهای که با پیچ و تاب رفت از سر

جدی ۱۳۸۸

برای لطف‌های ابدی ژکفر حسینی

## از عشق

از عشق دم نزن که دلی نیست دردمند  
دیدی ستاره را که دل از شب چگونه کند؟

این جا همه به دام بگیر و نمان خود  
این جا برادری به برادر نبوده بند

دیگر هوای تلخ‌تر از این بهار کو  
پُر کن پیاله را که بنوشیم... چای و قند

دیدی در آسمان که تمام پرنده‌ها  
بی‌باور از حوالی مان دور می‌روند

از عشق، از صداقت و از لطف و راستی  
تاری نمانده است ولی باز می‌برند

حوت ۱۳۸۸

ای باد...!

دارم غمت زیاد و بسیار کم تُرا...  
لطفن مرا ببخش که آزرده‌ام تُرا

محتاج می‌شوم به تو فریاد می‌کشم  
در وحشتِ سیاهی شب هر قدم تُرا

با هیچ کس که جای تو خالی نمی شود  
از چه هوا نفس بکشم دم به دم تُرا

ای باد! ای اراده بی سرنوشت من  
در ناکجا نگاه کنم منسجم تُرا

می خواستم همیشه ترا زنده گی کنم  
دیدم که نیستم به جز از بارِ غم تُرا

عقرب ۱۳۸۸

## چشم ناپیدا

کاش گرگی بدرد این همه رنجوری را  
یا سگی پاره کند پاره‌یی از دوری را

این همه، تلخ‌تر از رنگ شرابی‌ست که من  
جای «وُدکا» بکشم شانهٔ مخموری را

من که معتاد شدم، چشم تو شد ناپیدا  
لطف کن ترک بگو این همه مغروری را

بی کسی سردتر از برف، سرم می بارد  
مثل نوری که نوازش بکند کوری را  
\*\*\*

آه! آدم چقدر پیش اجل مجبور است  
به چه کس قصه کنم عالم مجبوری را

۱۴/عقرب/۱۳۸۸

## دو - سه خرابه به پیش

چگونه خاک بریزم سر جنازه خویش  
که دست های مرا مورّ زد از مرگم پیش؟

مرا، چه بود به غیر از دو حلقه گیسویت  
که زاغ های سرِ شانہات زدند به نیش

چه سرنوشت غریبی کسی مگس زده است  
کسی که مرده همین یک دو- سه خرابه به پیش

اگر چه جان مرا بی شمار ریشیدی  
بیا دوباره بگیر و مرا دوباره بریش

میزان ۱۳۸۸

به ارنستو چه گوارا!

**درخت‌ها هم‌زاد تو اند**

آه!

پس از هشت سال،  
درخت‌ها سوگ نیم قرن شان را به گریه می‌گیرند.  
درخت‌ها هم‌زاد تو اند  
برادران منجمد تو هستند  
پوست می‌دهند

که نمی‌میرند  
پس از هشت سال رگ‌هایت بولیوی در بولیوی  
ناجوه‌های هم‌زبانت را سیراب می‌کنند.  
اما تو هنوز...  
ققنوس‌ها دیگر نمی‌سوزند  
دره‌ها با تفنگ آزادی را آواز می‌خوانند  
حتّا پامیر...

## با چشم به چشم

ای ماه از غرور فراوان چه دیده‌ای  
از این غریب و پاره‌گریبان چه دیده‌ای؟

آیا منم کنار سرک پرسه می‌زنم -  
با سنگ می‌زنی به خیابان چه دیده‌ای؟

با زلف خویش زخم‌زدن عادت شده  
از شاعر همیشه پریشان چه دیده‌ای

آزاد کن پرندۀ چشمان خویش را  
از چشم‌های بسته به زندان چه دیده‌ای

با چشم پر ز وحشت چنگیزوار خویش  
دل را به خشم سوخته ویران چه دیده‌ای

## آبروی باغ

او اهل بی تفارف این سرزمین نبود  
گل بود در بهشت - که جایش زمین نبود

قدِ چنار، روح چمن، خواب آبشار  
او آبروی باغ، مگر نازنین نه! بود...

او کوه کوه دوری و دریای آتش است  
در بین ما بهانه دیوار چین نبود

اصلن برای گم شدنش شک نداشتم  
انگشتر رفاقت دستش زرین نبود

او اهل بی تعارف این سرزمین نبود  
گل بود در بهشت که جایش زمین نبود

سنبله ۱۳۸۸

از حسد...

خون من گردش ندارد خون من آخر شده  
من پشیمانم شبیه آدم کافر شده

من پشیمانم بیا هرآنچه می خواهی بکن  
سر بُر هرجا مرا و هر که را حاضر شده

با هزاران کینه ای گل! زخم داری می کنی  
با دل صدپاره و از پیرهن ظاهر شده

از حسد آتش گرفته سروهای کوچکات  
سرو بالایت بلای جان هر عابر شده

هیچ تردیدی ندارم خون من آخر شده  
شادمانی از تو و غم قسمت شاعر شده

سنبله ۱۳۸۸

## بازیگر

بی‌قراری چارسو در نقش یک بازیگر است  
بی‌تو بودن سخت‌تر از کارهای دیگر است

چشم‌های سرمه‌نیش روی رویایم ندید  
آه! از دست سفیدت آنچه می‌آید شر است

خوب می دانم برایت - دوست دارم گفتنم  
با نگاه بی قراری - بی گمان درد سر است

دامنت از گل لطیف و پاک تر از آسمان  
می رسد دستم ولی، این شهر در این باور است:

هیچ پایی رد پایت را ندیده سال هاست  
تو قشنگی روح تو هم خواب گل های تر است

من خزان در گرفته، برگ های سوخته  
تو بهاری دامنت لبریز از باغ و بر است

سنبله ۱۳۸۸

## رگ‌های بی قرار

یک باره آمد و سر من «۹» کشید و رفت  
رگ‌های بی‌قراری دل را برید و رفت

دشنام داد نسل مرا هر کجا که دید  
از جنس شک جدا کده‌یی آفرید و رفت

آمد نشست عیب مرا بعد سالها  
با جرأت تمام به رویم کشید و رفت

هرچند گفته بود که خامی هنوز، خام  
تا این که سیب حوصله من رسید و رفت

شاید زیاد گرم تماشای خویش بود  
فریادها زدم... عقبش را ندید و رفت

سرطان ۱۳۸۸

## اعتراف کن...

بگذر از این غرور بیا اعتراف کن  
داری زیاد دوست مرا، اعتراف کن!

لطفن کمی بخند که هرگز نمی شوی  
در زنده گی دوباره جدا اعتراف کن

در بین ما همیشه جدایی به دست خویش  
دیوار شک نموده بنا، اعتراف کن

از آن بگو چقدر به من رنج داده‌ای  
یک یک شمار کن همه را اعتراف کن

این دل به هر شرایط و هر حالتی که بود  
دست ترا نکرده رها اعتراف کن

یادش به خیر آن که به هر سوی چادرت  
پاشیده بود عطر وفا اعتراف کن...  
\*\*\*

بالا بلندتر ز قدش نیست در جهان  
بین فرشته‌گان خدا اعتراف کن...

سرطان ۱۳۸۸

## مهتاب کیش

هر چند بی تفاوت و مغرور خویش بود  
امروز خنده روی تر از روز پیش بود

با هر نگاه هر طرفش عطر می وزید  
یا لطف بی کرانه گی باد بیش بود

هر چند از تبار گل زرد قد کشید  
بسیار صاف و ساده مهتاب کیش بود

حتّا نگاه کردن خود را دریغ کرد  
وقتی که دل به خاطر او ریش ریش بود

همواره در برابر من بی علاقه بود  
در بند رسم و عنعنه و قوم و خویش بود  
\*\*\*

باد آمد و تمام مرا تکه تکه کرد  
آن شب که پیش پنجره زلفش پریش بود

ثور ۱۳۸۸

تقدیم به کاج بلند فرهنگ و پناه‌گاه غم‌هایم،  
استاد محمد عمر فرزاد.

یک دو سه آه...

روبه‌رویش بنشینی و نگاهی نکند  
گل لب‌خند نثار تو به ماهی نکند

پیش پا خورده‌ترین سنگ شوی در گذرش  
یار پروای ترا چون پر کاهی نکند

تو بمیری ز عطش بر لب جو باره جنون  
هیچ پروای ترا کفتر چاهی نکند

روزها چشم به راه گل دیدار شوی  
شام را با نگه اش روز بخواهی نکند

از دل خون خودت آه جگر پاره بیار  
هیچ کاری به دلش یک دو سه آهی نکند  
\*\*\*

آدم از سرکشی نفس خود آمد به زمین  
پس محال است دگر باره گناهی نکند

حمل ۱۳۸۸

## ماه‌تراز ماه

مغرور و سر بلندی و دل‌بند هیچ‌کس  
ای ماه‌تر ز ماه، و مانند هیچ‌کس

تو آسمان‌تباری و دور از زمینیان  
دور از حسودهایی و در بند هیچ‌کس

شوری که از حلاوت لب‌هات می‌رسد  
بر هیچ گل نبوده و لبخند هیچ کس...

آبی‌ترین نگاه که بر چشم‌های توست  
بر هیچ کس نداده خداوند هیچ کس

کی سبز گشته است جدایی میان ما  
باور مکن به حيله و سوگند هیچ کس

حمل ۱۳۸۸

تقدیم به یارترین یارم، سهراب سیرت

**رفیق خیابانی...**

آغاز روزهای پریشانی‌ام تویی  
اوجی برای دیده‌بارانی‌ام تویی

در جان بی‌قرار منی هر کجا روم  
هم‌خلوت و رفیق خیابانی‌ام تویی

هرگز مباد جز تو کسی تا بگویمش  
با دست خویش تا که بسوزانی ام... تویی

چیزی نکرد مثل نگاهت خراب تر  
آباد باش باعث ویرانی ام تویی

دیگر مرو به دورتر از من که بی گمان  
آهوی بی قرار خراسانی ام تویی

حوت ۱۳۸۷

## دیوانه‌ها شنیده ترا

پروا نمی‌کند که بسوزد جهان من  
ای شعله‌رها شده در استخوان من

آرام می‌کنند مرا پرگشودن  
پروانه‌های چشم تو در آسمان من

حیرت زده‌ست هر که ترا دیده در سرک  
دیوانه‌ها شنیده ترا از زبان من

من با تمام هستی خود دوست دارم  
ای ماه! ای ستاره! تو ای کهکشان من!

مانند باد گشتم و گشتم به گرد شهر...  
ول کن دگر... تیار بکن چای و نان من

جدی ۱۳۸۷

## پریشانی بی جا

گرچه می دانم نمی دانی که می خواهم ترا  
سایهات را می کنم دنبال هر جا پا به پا

دست هایت را برای ناتوانت هدیه کن  
دست هایت دور خواهد زد مرا از هر بلا

زلف‌هایت با هوای شب شباهت داشت، نه!  
بید مجنونی‌ست می‌سازد پریشان جاده را

هر که را «تو» فکر کردن عادت‌م گشته، چرا  
مثل هر چیزی دگر می‌بینمت در هر کجا

عشق را من بی‌کفن در گور می‌خواهم نهم  
ای پریشانی بی‌جا! بس رهایم کن رها!

## شهیر

آسمان سهم تو بادا و زمین جای شهیر  
تو و آن خلوت زیبا، من و غم‌های شهیر

تو شوی ماه نهران چادرت از نور شود  
من و تنهایی و تنهایی و تنهای شهیر

شام‌ها بی تو شدن، تجربهٔ بدبختی ست  
ای که دیدی و ندیدی سر و سودای شهیر

چند روز است که بسیار دلم تنگ شده  
به چه گوری بیرم جان و تمنای شهیر

گرچه هر روز مرا کشته غم بدبختی  
باز امروز چه روز آمده بالای شهیر

دلو ۱۳۸۷

## صدکوجه دام

گل‌ها برای آمدنت احترام داشت  
دیوانه انتظار ترا صبح و شام داشت

هرکس به دام زلف تو افتاد مثل من  
روزش سیاه‌تر شد و دیوانه نام داشت

وقتی که پر کشید خیالم به سوی تو  
موهای نیمه‌باز تو صدکوجه دام داشت

امشب بیا درخت پر از سیب‌های سرخ!  
کی می‌شود که چشم به هر سیب خام داشت

شاعر ورق ورق شده از دست بی‌کسی  
هر شب هزارها غزل ناتمام داشت

## گریه

زیبای من چقدر سزاوار گریه‌ام؟  
آتش بزن به خرمن بسیارِ گریه‌ام

آتش بزن به هیزم غربت چنان که من  
امشب غریب و بی‌کس و افگارِ گریه‌ام

زیبای من پناه بده در کنار خویش  
دیگر توان ندارم و سرشارِ گریه ام

یک روز می شود که خودت با نگاه خویش  
ویرانه می کنی در و دیوارِ گریه ام

## باغ باغ

روزگاری می‌شود از تو جدا از خود جدا  
دردهایت، خاطرات کرد تنه‌ایم رها

زلف‌هایت مار پیچان دل و جان من است  
مار پیچان می‌کشد دیوانه را در هر کجا

باغ باغام با حضورت ای تسلی گاه من  
با رخت شد کوجه باغی خار زار بین ما

گاه باران، گاه آتش، گاه چون گل می شود  
چشم هایش از غزل لبریز می گردد خدا!

### گلدانی کنار درت...

می خواستم به عشق تو این بار حل شوم  
یا در حضور ناز تو یکدل غزل شوم

نی فرش، نی چراغ، نه گل های خانهات  
گلدانی کنار درت لااقل شوم

گفتم که بی پناه شدم، دربه در شدم  
گفتی هزار بار دچار اجل شوم

گفتم اگر وفا نکنی مرگ بهتر است  
گفتی که زود مرتکب این عمل شوم

می خواستی به کوچۀ چشم تو کوچۀ گرد  
عاشق شوم به چشم همه مبتذل شوم

## دشت تشنگی

عاشق چقدر خار شود در بهار تو  
کو طاقتی که باز کشد انتظار تو

من از ورود تو چقدر سبز می شوم  
دختر هوایت است؟ بیایم کنار تو

یک دشت تشنه‌گی ز تنت تحفه داده‌ای  
راضی‌ستم که کیف کنم از نثار تو

شاید نصیب من شده این روزگار زشت  
شاید نصیب من شده از روزگار تو

## دهلیز نامعلوم

مرا هر لحظه از خود می برد یک چیز نامعلوم  
نمی دانم کجایم می کشد دهلیز نامعلوم

من و تنهایی ام در خانه و بازار و دانشگاه  
مرا کشته جدایی های دردانگیز نامعلوم

کسی که دست‌هایش تا ابد لبریز از عشق است  
چه می‌خواهد ازین بی‌کس‌ترین لبریز نامعلوم

بیا با بوسه‌هایت نازنین! پرهیز را بشکن  
که خیلی خسته‌ام از این همه پرهیز نامعلوم

دو سه تا روزنامه زیر باد پکه سرگردان  
نشسته بی‌کسی، هم‌روزگار میز نامعلوم

## پناهنده

«تو آن گلی که گوش به آدم نمی کنی»  
از ناز و از نزاکت خود کم نمی کنی

شاید منم همیشه ترا یاد می کنم  
اما تو از تغافل یادم نمی کنی

در کلبه‌ات چقدر بیایم کجاستی  
یکدم مرا به دیده مجسم نمی‌کنی

آزار دیدنم ز تو عادت شده رفیق!  
زهری! ز نوش خویش هلاکم نمی‌کنی

آری! به چشم‌هات پناهنده‌ام هنوز  
با یک سلام غم‌زده شادم نمی‌کنی

## عید

چون فرصتی برای ملاقات عید بود  
انکارِ تو تحولِ خیلی جدید بود

روزِ خجسته بود ترا خواست هم نفس  
در دل یک آفتابِ هوای امید بود

این دل میان خانه خود چون خودش تهی  
عکسی کشیده بود سیاه و سپید بود

آن ابرهای مست ترا سخت بسته بود  
از لابلای ابر بیایی بعید بود

با دیده‌های تلخ خدا حافظ عزیز!  
تو می روی برای من اما... نوید بود

## کینه‌های پارسالی

آمدم یک پا فراتر خانه خالی کم شود  
مهربان! مثقالکی بشکسته بالی کم شود

آمدم، مرحم گذاری تا به پای گل زده  
در دلم این لکه‌های خال خالی کم شود

آمدم تا در نهایت ای عزیز، ای آشنا  
تشنه‌گی‌های لب مرد سفالی کم شود

آمدم تا بار دیگر در نگاهت گم شوم  
نازنینم! کینه‌های پارسالی کم شود

آمدم با دست خالی زیر بال و باد و برف  
سایه‌سارم! خلوتی کن کهنه‌حالی کم شود

## دوبیتی ها

چهار اطراف را محدود کردی  
در امید را مسدود کردی

تمام هستی من شعله‌ور گشت  
ز بس آتش زدی و دود کردی

## سارق

کسی مانند من عاشق نمی شه  
دلی مثل دل من دق نمی شه

بده راهش به باغ چشم هایت  
به نیم ناک تو سارق نمی شه

## سرخ

«قشون سرخ» گشتی تو عزیزم  
به جان عاشق خود رو عزیزم

همیشه سد راهم بوده‌ای تو  
به مثل لشکر «ناتو» عزیزم

## گیتار خالی

فقط من با همین گیتار خالی  
به مثل یک کبوتر خال خالی

منم که خود بسوزم بال خود را  
کجایت گم کنم بشکسته بالی

## انتحاری

به جانم گشته چشمت انتحاری  
به قلم می کند لحظه شماری

مرا بگذار با این بی کسی ها  
تو با بی کس ترین عاشق چه داری؟

## رباعی‌ها

تا فاش شده عشق نهران من و تو  
این شهر شده دشمن جان من و تو

تا لطف تو بسیار تر از اول شد  
صد کوه رقم خورده میان من تو

یک چرخ بزن دور مدارت زهره  
تقسیم بکن دار و مدارت زهره

یا این که بکن قبر مرا با دستت  
در خانه تان زیر چنارت زهره

یک روز به خاطرم پریشان باشی  
آواره کوچه و خیابان باشی

یک روز مرا از در خود دور کنی  
یک روز از این کار پشیمان باشی

آه ! می دانم  
دوست نداری  
دوست داشته باشی ام.